

ممکن‌ها و ناممکن‌های ترجمه

سالار منافی اناری

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

ترجمه با دو پیام « معادل » در دو « رمز » متفاوت سرو کار دارد . وقتی پیامی از «صورت» اصلی به « صورت » دیگری منتقل می‌شود، اگر کار ترجمه درست باشد کمترین تفاوت مسلّم بین پیام موجود در «صورت» متن اصلی و پیام عرضه شده در «صورت» متن ترجمه، همان «تغییر صورت» یا «تغییر شکل » پیام است. بنابراین، هر ترجمه‌ای در صورتی که درست و دقیق باشد می‌تواند فقط «معادلی» برای اصل باشد و نه « مساوی» با آن، زیرا در دو «طرز بیان» یا دو «رمز» متفاوت، هرگز نمی‌توان دو پیام کاملاً برابر یا «مساوی» را عرضه کرد. مقاله حاضر، تلاشی است در جهت تبیین ممکن بودن تعادل و ناممکن بودن برابری کامل با اصل در ترجمه. لغات کلیدی : تعادل، تساوی ، طرز بیان، معادل بالقوه ، معادل مطلوب .

مقدمه

از دیدگاه زبان‌شناسی، هر زبانی برای بیان معانی، ساختارهای زبان‌شناختی خاص خود را دارد که متفاوت از زبانهای دیگرند. با آنکه می‌توان یک پیام را در زبانهای مختلف بیان نمود، اما از آنجا که صورتهای زبان‌شناختی در زبانها متفاوتند و یک پیام در هر زبانی «صورت» متفاوتی به خود می‌گیرد، لذا باید گفت، یک پیام در دو «صورت» متفاوت، هرگز نمی‌تواند کاملاً یکسان یا «یکی» باشد. حتی بازگویی (rewording) یک پیام در یک زبان نیز، وقتی در عبارتی یا (صورت) متفاوت بیان می‌شود با اصل خود «یکی» (identical) نخواهد بود. بنابراین ، دستیابی به «تساوی» چه در بازنویسی درون زبانی و چه در ترجمه بین زبانی امکان‌پذیر نیست. ترجمه در حقیقت «انتقال» یک معنی از «صورت» اصلی به «صورت» دیگر است: در ترجمه بین‌زبانی پیروی از معیارهای متداول در نظام زبان مقصد مستلزم ایجاد تغییر در ساختار متن اصلی است و لذا مترجم ناچار است مفاهیم موجود در متن اصلی را در ساختارهای جدیدی که متفاوت از ساختارهای متن اصلی‌اند، در زبان مقصد ارائه دهد. این تغییر در ساختارهای مفاهیم باعث می‌شود که خود مفاهیم نیز « تغییر شکل » پیدا کنند. از دیدگاه لارسون (Larson، ۱۹۸۴ : ۱۵۴) مترجم نباید انتظار داشته باشد که نحوه بیان مفاهیم مورد ترجمه در زبان مقصد، همان باشد که در زبان مبدا است. از آنجا که ساختارهای واژگانی دو زبان، متفاوت می‌باشند، لذا نحوه بیان مفاهیم نیز در دو زبان متفاوت خواهد بود.

تاکنون در حوزه مطالعات ترجمه بحث‌های بسیاری درباره مفهوم «تعادل» صورت گرفته، اما هرگز یک نظر اجماعی و مورد توافق همه صاحب‌نظران در این مورد ارائه نشده است، هرچند که این اصطلاح، نقش محور را در حوزه ترجمه داشته و دارد و بعضی‌ها ترجمه را بر حسب تعادل تعریف می‌کنند. از دیدگاه نایدا و تیبیر (Nida and Taber ، ۱۹۶۹ : ۱۲)، «تعادل» متفاوت از «تساوی» است

و آنچه مترجم باید به دنبال دستیابی به آن باشد «تبادل» است و نه «تساوی» و لذا آنان در تعریف ماهیت ترجمه می‌نویسند: «ترجمه عبارت است از بیان دوبارهٔ پیام زبان مبداء در نزدیک‌ترین معادل طبیعی آن در زبان مقصد، معادلی که نخست برحسب معنی و سپس، از نظر طرز بیان، نزدیک‌ترین به متن اصلی باشد.» این تعریف ظاهراً تعریفی ساده به نظر می‌رسد، اما واقعیت این است که در جریان ترجمه، تعدیلهای ساختاری و معنایی بسیاری باید صورت بگیرد تا بتوان به «نزدیک‌ترین معادل طبیعی» در زبان مقصد دست یافت، زیرا هر زبانی برای بیان یک پیام، الگوهای زبان‌شناختی خود را دارد. بنابراین، وقتی یک معنی از یک «صورت» به «صورت» دیگری، چه در همان زبان و چه در زبانی دیگر، منتقل می‌شود کمترین تفاوتی که با معنی موجود در «صورت» اصلی پیدا می‌کند، همان «تغییر صورت» یا «تغییر شکل» است. اگر ترجمه درست باشد معنی ارائه شده در «طرز بیان» دوم «معادلی» برای معنی موجود در «طرز بیان» اول خواهد بود، اما آن دو به دلیل دو «طرز بیان» متفاوت، هرگز نمی‌توانند کاملاً با هم برابر یا «مساوی» باشند.

ماهیت تعادل در ترجمه

کتفورد (Catford)، (۱۹۶۵: ۲۱ - ۲۰) معتقد است، یکی از موضوعات اساسی در نظریهٔ ترجمه، تعریف ماهیت و شرایط تعادل در ترجمه است. وی ترجمه را چنین تعریف می‌کند: «جایگزین کردن مطلب یک متن در یک زبان (مبداء) با مطلب معادل آن در متن یک زبان دیگر (مقصد)». کتفورد به دنبال این تعریف، در توضیح دو اصطلاح «مطلب متن» و «معادل» می‌نویسد: کاربرد اصطلاح «مطلب متن» در این تعریف، نشانگر این واقعیت است که در شرایط عادی، جزء به جزء متن زبان مبداء مورد ترجمه قرار نمی‌گیرد، یعنی متن مبداء تماماً به زبان مقصد منتقل نمی‌شود، بلکه با «معادل‌های» زبان مقصد جایگزین می‌گردد ... و لذا مسئلهٔ اصلی در کار ترجمه، یافتن «معادلها» در زبان مقصد است. از دیدگاه کتفورد (همانجا: ۲۷) فرق است بین «تعادل متنی» (textual equivalence) و «تطابق صوری» (formal correspondence). متن معادل عبارت است از هر متن زبان مقصد یا قسمتی از آن که در یک موقعیت خاص با توجه به معیارهایی، برای متن زبان مبداء یا قسمتی از آن، معادل شناخته می‌شود. اما مطابق یا مترادف صوری عبارت است از هر مقوله‌ای از زبان مقصد (هر واحد، طبقه، ساختار، عنصر ساختار و غیره) که می‌توان گفت، نزدیک‌ترین «مقام یا موقعیت» را در «معیار» زبان مقصد نسبت به مقام یا موقعیت مقولهٔ مورد نظر اصلی در زبان مبداء دارد. در این دیدگاه، «تعادل متنی» شبیه «تعادل محتوایی یا معنایی» و «تطابق صوری» در حقیقت همان «تشابه صوری» است، لذا «معادل متنی» را می‌توان «معادل محتوایی یا معنایی» و «مترادف صوری» را «مشابه صوری» دانست.

در سالهای اخیر، بحث در مورد نظریهٔ «تعادل» در ترجمه، از سطح واژه به سطح متن منتقل شده و آنچه در چند دههٔ گذشته در مطالعات ترجمه مورد تأکید بوده، تعادل بین دو زبان در سطح

متن (macro/ text-level) است و نه در سطح کلمه (micro/ word-level). هر کلمه‌ای در یک زبان غالباً معادلهای متعددی در زبانهای دیگر دارد که کاتارینا رایس (K.Reiss، ترجمه انگلیسی Rhodes، ۲۰۰۰: ۴۹)، نظریه پرداز آلمانی معاصر، در مطالعات ترجمه، آنها را معادلهای بالقوه (potential equivalents) می نامد. وقتی کلمه‌ای در متن یک جمله قرار می گیرد، با توجه به موقعیتی که در آن جمله خاص پیدا می کند یکی از آن معادلهای بالقوه به بالفعل تبدیل و به عنوان معادل مطلوب (optimal equivalent) مشخص و قابل ترجمه می گردد. بنابراین، این متن جمله است که معنی مطلوب تک تک کلمات را با توجه به موقعیت آنها در جمله مشخص می سازد، لذا این جمله است که باید به عنوان واحد ترجمه در نظر گرفته شود و با توجه به جملات ماقبل و مابعد خود، مورد ترجمه قرار گیرد. مترجم نباید به دنبال معادل یابی برای تک تک کلمات، بدون توجه به موقعیت آنها در جمله باشد، بلکه باید به دنبال یافتن معادل برای هر جمله به عنوان یک واحد ترجمه در زبان مقصد باشد. با توجه به آنچه نایدا و تبیر (Nida and Taber، ۱۹۶۹: ۱) می گویند، مترجمان قدیمی، تطابق صوری (formal correspondence) را بر تعادل پویا (dynamic equivalence) ترجیح می دادند و سعی می کردند ویژگی های صوری و سبکی زبان مبداء را به زبان مقصد منتقل کنند و همین امر باعث می شد تا ترجمه به دست آمده در زبان مقصد، متنی غیر طبیعی، غیر معمول و غالباً نامفهوم باشد، اما مترجمان امروزی به دنبال آنند که ترجمه‌ای پویا و مفهوم، با ساختارهای دستوری طبیعی در زبان مقصد ارائه دهند. به عبارت دیگر، در دیدگاه معاصر در مطالعات ترجمه، تعادل متنی بر تطابق لفظی اولویت دارد.

بر اساس آنچه جرمی ماندی (Jeremy Munday، ۲۰۰۱) می نویسد، پس از قرن‌ها بحث تسلسلی درباره ترجمه تحت اللفظی و آزاد، در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ صاحب نظران ترجمه تلاش تازه‌ای را برای بررسی نظام مندتر ترجمه آغاز کردند. محور بحث و بررسی جدید، مسائل اساسی زبان شناختی بود. مهم ترین این مسائل، مربوط به معنی و تعادل می شد که در مقاله رومن یاکوبسن (Roman Jakobson) در سال ۱۹۵۹ مورد بررسی قرار گرفته است. در طول بیش از دو دهه بعد نیز تلاشهای بسیاری به وقوع پیوست تا ماهیت «تعادل» تعریف شود که از آن جمله می توان به تلاش نایدا (Nida) برای تعریف مفاهیم تعادل صوری و تعادل پویا و نیز به ترجمه معنائی و ترجمه ارتباطی نیومارک (Newmark)، و تطابق و تعادل از دیدگاه ورنر کولر (Werner Koller) اشاره کرد.

رومن یاکوبسن (R.Jakobson، ۱۹۵۹/۲۰۰۰) که یک زبان شناس ساختارگرا و آمریکایی روسی تبار است در مقاله‌ای تحت عنوان «جنبه‌های زبان شناختی ترجمه»، سه نوع ترجمه را مورد بحث قرار داده است: درون زبانی (interlingual)، بین زبانی (interlingual)، و میان نشانه‌ای (intersemiotic). منظور از ترجمه درون زبانی، بازنویسی (rewording) یک متن با عبارتی دیگر در همان زبان است، مانند تعبیر مَثَل «ترک عادت موجب مرض است» با عبارتی نظیر «عادت یک

طبیعت ثانوی است». در ترجمه بین زبانی که ترجمه به معنی واقعی کلمه است، پیامی از نشانه‌های لفظی یا کلامی یک زبان به نشانه‌های لفظی یا کلامی زبان دیگری منتقل می‌شود، مانند ترجمه یک متن فارسی به زبان انگلیسی یا برعکس. ترجمه میان نشانه‌ای عبارت است از انتقال یک پیام از نشانه‌های لفظی به نشانه‌های غیر لفظی مانند درآوردن پیام لفظی «ورود ممنوع» به صورت یک تابلوی تصویری و غیر لفظی، یا رساندن پیام «عبور ممنوع» با یک چراغ قرمز در سر یک چهارراه. یاکوبسن در بحث از مسائل اساسی ترجمه بین‌زبانی، دو مسئله مهم، یعنی معنی زبان‌شناختی و تعادل را مورد بررسی قرار می‌دهد. با توجه به تحلیلی که جرمی ماندی (J. Munday, ۲۰۰۱: ۷ - ۳۶) از نظرات یاکوبسن به عمل آورده است، یاکوبسن ضمن اشاره به دیدگاه سوسور (saussure, ۱۹۱۶/۸۳: ۹ - ۶۷) در مورد رابطه بین دالّ (signifier) و مدلول (Signified) یا کلمه و مفهوم، بر این نکته تأکید می‌کند که فهمیدن مدلول کلمه امکان‌پذیر است حتی اگر ما هرگز آن مفهوم یا شیئی را در زندگی واقعی تجربه نکرده باشیم، مانند دو کلمه ambrosia (غذای بهشتی) و nectar (شربت بهشتی) که خوانندگان امروزی در افسانه‌های یونانی می‌خوانند گرچه در زندگی واقعی به این چیزها بر نخورده‌اند. یاکوبسن سپس به بحث در مسئله غامض تعادل معنایی در بین کلمات زبانهای مختلف می‌پردازد و اشاره می‌کند به اینکه «معمولاً تعادل کاملی بین واحدهای رمزی یا کلمات وجود ندارد» (۱۹۵۹ / ۲۰۰۰: ۱۱۴). در سخن یاکوبسن، ترجمه بین زبانی عبارت است از «جایگزین کردن پیامهای یک زبان، نه با واحدهای رمزی مجزا (یعنی کلمات) بلکه با پیامهای کامل (معادل) در زبانی دیگر»: مترجم، پیامی را که از منبع دیگری گرفته شده است با رمز گذاری مجدد در زبان دیگری بیان می‌کند. بنابراین، ترجمه با دو پیام معادل در دو رمز مختلف سروکار دارد (همانجا).

در دهه ۱۹۶۰ مسائل مربوط به معنی، تعادل و ترجمه‌پذیری، موضوعات ثابت و اساسی در مطالعات ترجمه شدند که به وسیله یکی از مهم‌ترین چهره‌های این حوزه، یعنی یوجین نایدا (Eugene Nida) با یک نگرش جدید «عملی» مورد بحث و بررسی قرار گرفتند. نظریه نایدا در مورد ترجمه در خلال کار عملی وی از دهه ۱۹۴۰ به بعد، هنگامی که ترجمه کتاب مقدس (تورات و انجیل) را عملاً انجام و سازمان‌دهی می‌کرد شکل گرفت و در دو کتاب در دهه ۱۹۶۰ منتشر شد: کتاب اول تحت عنوان به سوی علم ترجمه در سال ۱۹۶۴ و کتاب دوم با نام نظریه و عمل ترجمه با همکاری تیبر (Taber) در سال ۱۹۶۹. از نظر جرمی ماندی (J. Munday, ۲۰۰۱: ۳۸) محور کار نایدا حرکتی است در جهت دور شدن از نظریه قدیمی که بر اساس آن، هر کلمه مستقلاً معنی ثابت و معینی دارد به سوی یک تعریف نقش‌گرا از معنی که در آن، معنی یک کلمه در ارتباط با کلمات ماقبل و مابعد آن در جمله مشخص می‌شود و این معنی با توجه به فرهنگ می‌تواند تأثیرات متفاوتی داشته باشد. به عبارت دیگر، در نظریه قدیمی، واحد ترجمه کلمه بوده و ترجمه به طور تحت اللفظی و کلمه به کلمه صورت می‌گرفته، ولی در نظریه جدید، ترجمه تحت‌اللفظی کارائی و رسائی چندانی ندارد و گاه ممکن است باعث تحریف معنی گردد، لذا امروزه واحد ترجمه، جمله است، آن

هم در ارتباط با جملات ماقبل و مابعد که گاه به همدیگر مرتبطند و می‌توانند در معنی همدیگر تأثیر گذار باشند. در نظریه جدید، طبیعی بودن زبان و مفهوم بودن پیام در ترجمه از اهمیت خاصی برخوردار است و لذا از هرگونه سرهم بندی و ناهنجاری در جملات و ابهام و پیچیدگی در مفاهیم باید جلوگیری شود آن طور که ترجمه همانند یک متن اصیل در زبان مقصد به نظر برسد و از نظر اصول زبان‌شناسی تفاوتی با سایر متون نوشته شده در آن زبان نداشته باشد.

از طرف دیگر، به عقیده برخی از صاحب‌نظران، مقصد مدار بودن ترجمه می‌تواند با وفاداری نسبت به متن اصلی مغایرت داشته باشد. این مسئله در ترجمه متون دینی، ادبی و فنی اهمیت بیشتری دارد، زیرا در این گونه متون، تک تک کلمات و اصطلاحات و نیز نحوه قرار گرفتن آنها در کنار هم اغلب در رساندن معانی و مفاهیم خاصی نقش کلیدی دارند و لذا عدم رعایت سبک متن اصلی در ترجمه متون دینی، ادبی، و فنی ممکن است باعث شود آن قسمت از معنی که در ارتباط با سبک می‌باشد به ترجمه منتقل نشود.

پیتر نیومارک (Peter Newmark، ۱۹۸۲: ۳۹) ترجمه ارتباطی (communicative translation) و ترجمه معنایی (semantic translation) را پیشنهاد می‌کند. در ترجمه ارتباطی سعی بر این است که ترجمه همان اثری را بر روی خواننده داشته باشد که متن اصلی برخوردار خود دارد. در ترجمه معنایی تلاش می‌شود تا آنجا که ساختارهای معنایی و نحوی زبان مقصد اجازه می‌دهند، معنی دقیق بافتاری متن اصلی در نزدیک‌ترین معادل ارائه شود. نیومارک معتقد است تفاوت‌های وسیعی بین این دو نوع ترجمه وجود دارند: ترجمه ارتباطی فقط برای خواننده زبان مقصد آماده می‌شود، یعنی آن کسی که مشکلات یا مبهماتی را در ترجمه پیش بینی نمی‌کند و انتظار دارد عناصر زبان خارجی، آنجا که لازم باشد با بلند نظری و سعه صدر به فرهنگ زبان او منتقل بشود. اما حتی در این نوع ترجمه، مترجم باید صورت متن زبان مبدا را محترم شمارد، ترجمه خود را با توجه به آن انجام و تنها، متن اصلی را اساس کار خود قرار دهد. در ترجمه معنایی، فرهنگ زبان اصلی حفظ می‌شود و فقط آن معانی ضمنی که اساس پیام متن اصلی را تشکیل می‌دهند به خواننده عرضه می‌گردد.

تعادل صوری و تعادل پویا

یوجین نایدا (Eugene Nida، ۱۹۶۴: ۱۵۹) «تعادل» را به دو نوع تقسیم می‌کند: تعادل صوری (formal equivalence) و تعادل پویا (dynamic equivalence). در تعادل صوری، محور توجه روی خود پیام است، هم از نظر صورت و هم از نظر محتوا. در یک چنین ترجمه‌ای تطابقی‌مانند ترجمه شعر به شعر، جمله به جمله، و مفهوم به مفهوم، مورد توجه است. در این دیدگاه صورت محور، سعی بر این است که پیام منتقل شده به زبان مقصد، تا آنجا که ممکن است از نظر عناصر مختلف زبان‌شناختی، نزدیک‌ترین مشابهت را با پیام اصلی در زبان مبدا داشته باشد، به

این معنی که مثلاً پیام مورد ترجمه به فرهنگ مقصد بارها با پیام اصلی در فرهنگ مبدا مقایسه می‌شود تا معیارهای درستی و صحت آن تعیین گردد. از نظر نایدا ترجمه‌ای را که کامل‌ترین نمونه از این تعادل ساختاری باشد می‌توان «ترجمه واژگانی» (translation gloss) نامید که در آن، مترجم سعی می‌کند صورت و محتوای متن اصلی را تا آنجا که مقصود را می‌رساند به طور تحت‌اللفظی ترجمه کند. تعادل دیگری که نایدا از آن بحث می‌کند و در مقابل این تعادل صوری قرار دارد، تعادل پویا است. در چنین ترجمه‌ای مترجم خیلی به دنبال این نیست که پیام منتقل شده به زبان مقصد را از نظر عناصر زبان‌شناختی با زبان مبدا مطابقت دهد، بلکه به دنبال این است که ترجمه در خوانندگان خود اساساً همان فهم، احساس و تأثیری را ایجاد کند که متن اصلی در خوانندگان خود ایجاد می‌کرده است. در تعادل پویا هدف این است که بیان ترجمه کاملاً طبیعی باشد و سعی می‌شود تا خواننده بتواند با توجه به آداب و رسوم موجود در فرهنگ خود، پیام مورد ترجمه را بفهمد و لذا اصرار بر این نیست که برای فهمیدن پیام ترجمه شده باید الگوهای فرهنگی زبان مبدا را درک کرد. البته در اینجا باید این نکته را اضافه کرد که از نظر نایدا تفاوت‌های موجود در بین فرهنگها در مقایسه با تفاوت‌های ساختاری در زبانها مشکلات بسیار جدی‌تری را برای مترجمان ایجاد می‌کنند. وی در عین حال، ضمن اشاره به این مسئله که توسل به الفاظ، ممکن است باعث از بین رفتن معنی بشود به نقل از ویلیام کوپر (William A. Cooper، ۱۹۲۸: ۴۸۲) در مورد ترجمه اشعار گوته (Goethe) می‌نویسد: «اگر زبان متن اصلی (در ترجمه شعر)، کلمات و عبارتی داشته باشد که مشکلات غیر قابل حلی را برای ترجمه مستقیم ایجاد می‌کنند و نیز حاوی صنایع بدیعی و ترکیباتی باشد که در زبان مقصد کاملاً بیگانه و غیر قابل فهمند، بهتر است معنی و مفهوم آن شعر مورد توجه قرار گیرد و آن معنی در یک زبان و ساختارهایی ارائه شود که عاری از سرهم بندی کلمات و پیچیدگی مفهوم‌اند. این روش را می‌توان ترجمه از فرهنگ به فرهنگ نامید» (همانجا: ص ۱۶۱). تعادل صوری که روش قدیمی در ترجمه به شمار می‌رود، امروزه طرفداران چندانی ندارد، زیرا در این نوع تعادل که ترجمه‌ای «مبدا مدار» (source-oriented) است، اغلب به علت تحت‌اللفظی بودن، ابهامات و نارسائی‌هایی ایجاد می‌شود و در برخی «انواع آن حتی ممکن است معنی متن اصلی مورد تحریف قرار گیرد. با وجود این، بعضی از صاحب‌نظران هنوز ترجمه «مبدا مدار» را روش بهتری برای ترجمه متون ادبی، دینی، و فنی می‌دانند.

نسبی بودن تعادل در ترجمه

مونابیکر (Mona Baker، ۱۹۹۲: ۶-۵) که اصطلاح «تعادل» را به طور گسترده در سطوح مختلف واژگان، دستور، متن و کاربرد شناسی مورد بحث قرار داده است، استفاده از این اصطلاح را در کتاب خود فقط برای راحتی کار و به دلیل اینکه بسیاری از مترجمان به کاربرد آن عادت کرده‌اند، بیان می‌کند و نه به خاطر اینکه اصطلاح مزبور یک پایه علمی داشته باشد. وی معتقد

است، اگرچه «تبادل» معمولاً تا اندازه‌ای قابل حصول است، ولی همین مقدار هم چون تحت تأثیر عوامل زبانی و فرهنگی قرار می‌گیرد همیشه حالت نسبی دارد.

برخی از نظریه پردازان مطالعات ترجمه، مسئله عدم تبادل در بین زبانها را مطرح کرده‌اند، به این معنی که یک واژه یا اصطلاح در یک زبان، ممکن است مفهومی را بیان کند که در زبانها و فرهنگهای دیگر به کلی ناشناخته و نامفهوم است و لذا معادلی ندارد. چنین واژه یا اصطلاحی می‌تواند مربوط به یک اعتقاد دینی، رسم اجتماعی و فرهنگی و یا حتی مربوط به نوعی غذا، لباس و غیره باشد که خاص یک جامعه و فرهنگ است و چون در جوامع و فرهنگهای دیگر کاربردی ندارد در آنها ناشناخته مانده است. مثلاً واژه‌ها و اصطلاحاتی در فرهنگ ایرانی وجود دارند که به علت ناشناخته بودن در جوامع و فرهنگهای دیگر، معادلی هم در زبانهای دیگر ندارند، مانند نام برخی از غذاهای ایرانی و آداب و رسومی که خاص فرهنگ ایران زمین است. در فرهنگ اسلامی هم می‌توان نمونه‌های بسیاری را پیدا کرد که از نظر زبان‌شناسی، معادلی در فرهنگها و زبانهای دیگر ندارند. همین اختلاف در اعتقادات دینی، آداب و رسوم فرهنگی و اجتماعی و روشهای زندگی در جوامع مختلف است که باعث می‌شود بعضی از کلمات و اصطلاحات خاص یک دین یا فرهنگ، در فرهنگهای دیگر معادلی نداشته باشند و همان‌طور که قبلاً هم گفته شد مهم‌ترین مشکل در کار ترجمه، اختلاف فرهنگی است و نه اختلاف زبانی. اختلافات زبانی در بین زبانها مسئله‌ای عادی و طبیعی است و باید هم باشد، زیرا همین اختلافات است که باعث متفاوت بودن زبانها شده است. این مسئله در فرایند ترجمه اغلب قابل حل است مگر آنجا که از دیدگاه زبان‌شناسی، زبان با فرهنگ به هم آمیزد و مفهومی را بیان کند که فراتر و گسترده تر از مفهوم لغوی و تحت‌اللفظی یک واژه یا اصطلاح است. اینجاست که ترجمه خود یک واژه و یا تک تک واژه‌ها در یک اصطلاح یا عبارت، ممکن است به کلی نامفهوم و نارسا باشد، مانند ترجمه واژه اسلامی «خمس» به «یک پنجم» در فارسی و «on fifth» در انگلیسی و نیز ترجمه «چهارشنبه سوری» به «last Wednesday of the solar year». هیچکدام از این ترجمه‌ها معادل دقیقی برای اصل نیست، زیرا آن معنی و مفهوم فرهنگی که در اصل هست، در هیچ ترجمه‌ای مفهوم نیست و فقط خود اصل است که معنی عمیق و وسیع فرهنگی را در بر دارد، لذا همین جنبه مهم از معنی را که به ترجمه منتقل نمی‌شود، از نظر زبان‌شناسی باید ترجمه ناپذیر به حساب آورد.

ناممکن بودن برابری کامل با اصل در بازگویی درون‌زبانی و ترجمه بین‌زبانی

عدم تبادل کامل در بین زبانها حقیقتی انکار ناپذیر است. حتی در یک زبان نیز دو کلمه مترادف غالباً معنی کاملاً مساوی ندارند گرچه ممکن است در مواردی به عنوان مترادف مورد استفاده قرار گیرند. مثلاً دو کلمه «انسان» و «بشر» در زبان عربی اغلب به عنوان مترادف به کار می‌روند در حالیکه دارای معنی کاملاً مساوی نیستند و لذا نمی‌توان در تمام موارد یکی را به جای دیگری به

عنوان مترادف به کار برد: در عبارت «انسان العین»، کلمه «انسان» نه به معنی «بشر» بلکه به معنی مردمک (چشم) است. لارسون (M.L.Larson, ۱۹۸۴: ۵۷) می‌گوید یک مترجم اغلب در می‌یابد که تعادل دقیقی بین کلمات یک زبان با کلمات زبان دیگر وجود ندارد. این امکان هست که برخی کلمات در یک زبان، در بعضی از معانی خود با بعضی از معانی کلماتی در یک زبان دیگر، مطابقت یا همانندی داشته باشند، اما بندرت پیش می‌آید که مطابقت کامل در بین زبانها وجود داشته باشد. بنابراین، اغلب لازم می‌شود تا یک کلمه در زبان مبدا به چند کلمه در زبان مقصد ترجمه شود تا بتوان معادلی برای معنی اصلی در ترجمه ارائه داد. البته گاهی نیز عکس این مسئله در ترجمه عمل می‌شود، یعنی معنی یک عبارت چند کلمه‌ای در زبان مبدا فقط به یکی دو کلمه در زبان مقصد ترجمه می‌گردد. این دو مورد را به ترتیب «افزایش» (expansion) و «کاهش» (reduction) در ترجمه می‌نامند.

افزایش عناصر واژگانی در ترجمه نسبت به متن اصلی و نیز کاهش واژگان آن، هر دو نشانگر این واقعیتند که ترجمه لزوماً به معنی جایگزین کردن هر یک از کلمات متن اصلی با یک کلمه در زبان مقصد نیست. یعنی این طور نیست که تعداد واژگان ترجمه همیشه باید با تعداد واژگان متن اصلی برابر باشد، مانند ترجمه کلمه «متقین» (پرهیزگاران) به عبارت انگلیسی «those who ward off evil»، و ترجمه «یا ایهاالذین آمنو» (ای کسانی که ایمان دارید) به «O believers». در ترجمه متون دینی و ادبی و نیز اصطلاحات فرهنگی معمولاً افزایش (expansion) در ترجمه بیشتر از کاهش (reduction) است، زیرا در این نوع متون و اصطلاحات معمولاً متن اصلی از غنای معنایی بیشتری برخوردار است، لذا اغلب لازم می‌شود برای رساندن معنی یک واژه یا یک اصطلاح در ترجمه، از کلمات بیشتری استفاده شود تا معنی به طور واضح و قابل فهم بیان گردد و هیچ ابهامی در ترجمه نماند.

نیومارک (Newmark, ۱۹۸۸: ۷۹) ضمن نقل سخن معروفی از وینریش (Weinrich) که گفته: «کلمات به تنهایی ترجمه‌ناپذیرند، متن‌ها اند که همیشه قابل ترجمه‌اند»، چنین اظهار نظر کرده که این سخن در عین حال که می‌تواند مفید باشد اما بعضی اوقات حقیقت عکس این است. از نظر نویسنده حاضر، سخن وینریش برای ارائه «تعادل متنی» (textual equivalence) سخنی درست است، هرچند که از یک دیدگاه نیز قابل بحث می‌باشد. در توجیه درست بودن سخن وینریش باید گفت، این متن است که معنی هر کلمه را با توجه به موقعیت آن در جمله دقیقاً مشخص می‌کند، زیرا یک کلمه به تنهایی و در خارج از متن معمولاً مستعد معانی متعددی است و وقتی در متن یک جمله قرار می‌گیرد با توجه به کلمات ما قبل و ما بعد خود، معنی خاصی را از میان آن معانی بالقوه به خود می‌گیرد و ترجمه پذیر می‌شود. لذا کلمات را در متن باید ترجمه کرد و نه خارج از متن. نکته دیگر در مورد سخن وینریش اینکه در ترجمه یک متن هم نباید کلمات را به طور تک تک و جدا از هم در نظر گرفت، زیرا کلمات موجود در یک جمله در ارتباط با

هم معنی پیدا می‌کنند. بنابراین، چون کلمات در متون مختلف، معانی متفاوتی به خود می‌گیرند، پس باید گفت که این متن‌ها اند که ترجمه پذیرند و سخن وینریش نیز در مورد ارائه تعادل متنی، سخنی کاملاً درست است. اما باید گفت، این سخن که «کلمات ترجمه نا پذیرند» در عین درست بودن از یک دیدگاه، از دیدگاه دیگری قابل بحث می‌باشد، یعنی در عین حال که یک کلمه را در خارج از متن نمی‌توان فقط به یک معنی از میان معانی متعدد و بالقوه آن ترجمه پذیر دانست، اما حقیقت این است که متن یک جمله هم متشکل از کلمات است و لذا در ترجمه یک جمله، در حقیقت کلماتند که (در ارتباط با هم) ترجمه می‌شوند و حتی آنجا هم که کلمه‌ای معادل یا مترادفی نداشته باشد می‌توان با افزایش مؤلفه‌های معنایی (expansion) معادلی توصیفی یا توضیحی برای آن ارائه داد. بنابراین، نیومارک در مورد ترجمه نمایشنامه می‌گوید: «ترجمه ناپذیر خواندن کلمه‌ای که نمی‌توان آن را تحت‌اللفظی به یک کلمه دیگر به طور دقیق ترجمه کرد، سخنی ناموجه است، به ویژه آنجا که با تجزیه کلمه به چهار یا پنج جزء می‌توان آن را حداقل به نحو بهتری توصیف کرد، گرچه حتی به صورت پاورقی و نه در متن نمایشنامه» (همانجا). نیومارک سپس با اشاره به سخن قدامر (Gadamer) می‌نویسد: قدامر با نگرش به ترجمه در یک مفهوم ایده‌آل گفته است «هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند جایگزین متن اصلی باشد... وظیفه مترجم هرگز این نیست که گفته متن اصلی را نسخه برداری کند، بلکه این است که خود را در مسیر معنی آن گفته قرار دهد تا آن معنی را در سخن خود برساند (یعنی گفتنی‌های متن اصلی را در سخن خود بگوید)». نیومارک در ادامه سخن خود در مورد ضروری بودن نوعی تفسیر و تعبیر در ترجمه متون مشکل می‌افزاید: در ترجمه این نوع متون، نوعی تفسیر و تعبیر ضروری است، اگر مترجم بخواهد جدی باشد و گفته متن اصلی را در ترجمه خود بیان نماید. (همانجا).

نایدا (E. Nida, 1964: 156) در مورد عدم امکان تعادل کامل در بین زبانها می‌گوید: از آنجا که هیچ دو زبانی، نه در معانی نشانه‌های لفظی مترادف و نه در ترتیب قرار گرفتن این نشانه‌ها در عبارات و جملات، با هم مساوی نیستند می‌توان استدلال کرد که تطابق کامل بین زبانها امکان پذیر نیست، لذا هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند کاملاً دقیق باشد. مفهوم کلی یک ترجمه می‌تواند به طور معقول به متن اصلی نزدیک باشد، اما تساوی کامل ممکن نیست. از نظر نایدا، این مسئله در سخن وست (C.B. West, 1932: 344) به طور واضح بیان شده است، آنجا که می‌گوید: «کسی که انجام دادن ترجمه‌ای را به عهده می‌گیرد قرضی را متقبل می‌شود که برای بازپرداخت آن نباید دقیقاً عین آن پول را که گرفته است بازپس دهد، بلکه باید معادل آن مبلغ را بپردازد.» بنابراین، نباید تصور کرد که در فرایند ترجمه هیچ تعبیر و تفسیری از جانب مترجم رخ نخواهد داد.

ویلیس بارنستون (W. Barnstone, 1993: 16) معتقد است، برگردان کامل (perfect replication)، تنها وقتی امکان‌پذیر است که هیچ تغییری یا تعدیلی صورت نگیرد و فقط تکرار در کار باشد، یعنی $A=A$ باشد و نه $A=B$ ، زیرا حتی در هیچ بازگوئی (rewording)

که توأم با تعدیل در درون یک زبان است، هم معنایی کامل (synonymy full) با اصل وجود ندارد. ترجمه درون زبانی و بین زبانی، هر دو نیاز به تغییر در عبارت، کلمه‌بندی و یا طرز بیان دارند: معنی متن اصلی از یک کلمه یا از یک دسته کلمات به کلمه‌ای یا دسته‌ای از کلمات نامساوی دیگری «انتقال» داده می‌شود. لذا هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند با اصل خود یکی باشد. وقتی کلمات دو متن یکی‌اند، ترجمه‌ای یا انتقالی در کار نیست. در ترجمه بین زبانی علاوه بر تفاوت‌های موجود در صداها و کلمات و نیز در دلالت‌های ضمنی آنها که در ترجمه درون زبانی مطرح است تفاوت‌هایی بین دو نظام زبانی نیز وجود دارند. بارنستون در ادامه این بحث، سخنی را از مقاله «ناممکن‌های ترجمه»، نوشته یک زبان‌شناس به نام ورنر وینتر (Werner Winter) چنین نقل می‌کند: «نظام صورت و معنی در زبان A ممکن است شبیه نظام زبان B باشد، اما هرگز نمی‌تواند با آن یکی باشد».

هر قرائتی از یک متن، به ویژه متن ادبی نیز می‌تواند متفاوت از قرائت‌های دیگر باشد. بنابراین، قرائت‌های متفاوت از یک متن توسط مترجمین مختلف، ترجمه‌های متفاوتی را به وجود می‌آورد. بارنستون (همانجا، ص ۱۹) به نقل از اوکتاویوپاز (Octavio Paz) می‌نویسد: «هر قرائتی یک ترجمه است.» در این دیدگاه، یک مترجم ممکن است قرائت‌های متفاوتی از یک متن داشته باشد و در نتیجه، ترجمه‌های مختلفی از آن ارائه دهد. ذهن انسان حالتی ثابت و همیشه همان ندارد، بلکه دائماً در حال تحول است. لذا قرائت یک متن در یک «حال» ذهنی می‌تواند متفاوت از قرائت آن در «حال» دیگر ذهنی باشد. از طرف دیگر، کار ذهن، ترجمه و تعبیر هر آن چیزی است که از طریق دیدن، شنیدن، لمس کردن و غیره به آن می‌رسد. بر اساس آنچه بارنستون (همانجا) نوشته است، اوگوست ویلهلم اشلیگل (August Wilhelm Schegel) می‌گوید: «ذهن انسان کاری جز ترجمه ندارد، تمام فعالیت ذهن فقط ترجمه است.» بارنستون (همانجا، ص ۱۵) از فرانز روزنزیوگ (Franz Rosenzweig) نیز نقل می‌کند که گفته است: «آن کس که قدرت شنوایی دارد کلماتی را که صدای شان از طریق گوش به ذهنش می‌رسد ترجمه می‌کند و این وقتی است که آنها را عملاً به زبان می‌آورد.» پس، ذهن انسان چه آنجا که پیامی از طریق شنیدن یا دیدن و غیره به آن می‌رسد و چه آنجا که پیام دریافتی را از طریق سخن گفتن یا نوشتن و غیره به بیرون از ذهن «انتقال» می‌دهد، در همه‌اش با ترجمه سروکار دارد. اما آنچه در این بحث مهم می‌باشد توجه به این نکته است که هیچ ترجمه‌ای بدون دخالت ذهن انسان نمی‌تواند صورت گیرد، حتی در ترجمه ماشینی هم این ذهن انسان است که معیارها را به ماشین می‌دهد و ماشین بر اساس آنها به طور خودکار عمل می‌کند. هر پیام مورد ترجمه وقتی در فرایند «انتقال» وارد ذهن مترجم می‌شود حالت انتزاعی به خود می‌گیرد و در حقیقت «خلع لباس» می‌شود و در سلک افکار و اندیشه وی در می‌آید و وقتی به صورت گفتار یا نوشتار و غیره از «ایستگاه» ذهن خارج می‌شود «لباس» دیگری که متفاوت از «لباس» قبل از ورود به ذهن است به خود می‌پوشد. همین «تغییر لباس» یا «تغییر صورت» یک

پیام در جریان «انتقال» است که باعث می‌شود هیچ ترجمه‌ای با متن اصلی برابری کامل نداشته باشد.

نیومارک (Newmark, ۱۹۸۸: ۸۰ - ۷۹) این سخن قادامر (Gadamer) را که گفته است «هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند همانند متن اصلی فهمیده شود» مورد انتقاد قرار داده و آن را گمراه کننده می‌داند و می‌گوید: «بسیاری از ترجمه‌ها خوبند و بیانی ساده و قابل فهم از متن اصلی‌اند ... در واقع، ترجمه‌های آثار کانت، هگل، هایدگر، و قادامر مفهوم‌تر از متن اصلی می‌باشند.» نیومارک با وجود این انتقاد، ادامه بیان قادامر را که روشنگر سخن اوست چنین نقل می‌کند: «جامع‌ترین معنی یک گفته فقط در همان زبان متن اصلی قابل بیان است و این جامعیت در هر گفته یا بیان بعدی از آن سخن اصلی به نحوی خدشه‌دار و یا نادیده گرفته می‌شود».

حقیقت این است که در فرایند ترجمه هرگز نمی‌توان معنی یا محتوای موجود در یک «سخن» را به طور کامل از «صورت» متن اصلی جدا و در یک «صورت» دیگری در زبانی دیگر بیان نمود، زیرا در جریان این انتقال چیزی از معنی از دست می‌رود. جدا نشدن معنی یا محتوا به طور کامل از صورت متن اصلی در جریان ترجمه، این دیدگاه را در میان صاحب‌نظران ترجمه به وجود آورده است که هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند به طور کامل با متن اصلی برابر باشد. حتی در ترجمه درون زبانی هم که نوعی بازنویسی متن اصلی و بیان آن با عبارت دیگر در همان زبان است، متن جدید برابری کامل با متن اصلی را نخواهد داشت زیرا در جریان تعویض واژه‌ها و ساختار جمله تفاوتی هرچند که ممکن است خیلی جزئی هم باشد بین دو متن اصلی و جدید به وجود می‌آید و همین باعث عدم تعادل کامل می‌گردد. بنابراین، باید گفت که حتی در یک زبان، تمام کلمات مشابه و مترادف، هر کدام بار معنایی خاص خود را دارد. این مسئله در مورد ساختارهای جملات نیز صادق است، یعنی وقتی ساختار جمله عوض می‌شود بار معنایی آن نیز تفاوت پیدا می‌کند و همین تفاوت که گاهی نیز می‌تواند بسیار جزئی باشد باعث می‌شود که هیچ دو جمله‌ای در یک زبان با دو ساختار متفاوت و واژگان مشابه یا مترادف، برابری و یا مطابقت کامل نداشته باشند. این موضوع در ترجمه بین زبانی به طریق اولی صادق است، به این معنی که تعادل کامل بین دو زبان تصویری خیالی و غیر قابل حصول است.

از آنجا که تفاوت بین فرهنگها در کار ترجمه مهم‌تر از تفاوت بین زبانهاست و تفاوت‌های فرهنگی مشکل‌سازتر از تفاوت‌های زبان‌شناختی‌اند، لذا در مورد امکان دستیابی به تعادل بهتر و مناسب‌تر باید گفت: آنجا که دو زبان مبدا و مقصد از نظر فرهنگی به هم نزدیک‌ترند و مفاهیم فرهنگی مشابه یا مترادف دارند، دست‌یابی به تعادل بهتر و دقیق‌تر در ترجمه عناصر فرهنگی کار چندان مشکلی نخواهد بود. اما این حقیقت را هم نباید فراموش کرد که در هر ترجمه‌ای چیزی از

ویژگیهای متن اصلی از دست می‌رود و لذا عدم تعادل کامل در ترجمه، به ویژه آنجا که تفاوت‌های زبان‌شناختی و فرهنگی بسیاری بین دو زبان وجود داشته باشند، حقیقتی انکار ناپذیر است.

حتیم و میسون (B.Hatim and I. Mason, ۱۹۹۰: ۸) معتقدند کاربرد اصطلاح «تعادل» در ارتباط با ترجمه مشکلی را به وجود می‌آورد و آن اینکه این اصطلاح به طور ضمنی می‌فهماند که تعادل کامل، هدفی قابل حصول است، آن طور که گوئی چیزی به نام معادل صوری یا پویا برای متن اصلی در زبان مقصد وجود دارد. اما باید دانست که منظور از تعادل، آن معنی نسبی است که نزدیک‌ترین «تشابه» را به معنی متن زبان مبداء دارد. این دو دانشمند کاربرد اصطلاح «تکافو» (adequacy) را به جای «تعادل» پیشنهاد می‌کنند و بر این عقیده‌اند که مفهوم «تکافو» در ترجمه متناسب‌تر از «تعادل» است. معنی «تکافو» به «تشابه» نزدیک‌تر است تا به «تعادل» و لذا دستیابی به «تکافو» (adequacy) یا «تشابه» (approximation) نیز آسان‌تر از دستیابی به «تعادل» (equivalence) می‌باشد. پس کاربرد «تعادل» در ترجمه وقتی مناسب است که منظور از آن همان مفهوم «تکافو» یا «تشابه» باشد.

از دیدگاه عبدالرئوف (۲۰۰۱: ۶)، امروزه در حوزه مطالعات ترجمه نظریه «تشابه» (approximation) کاربرد بیشتری دارد و این «تشابه» است و نه «تعادل» که مترجم باید به دنبال دستیابی به آن باشد، زیرا همانطور که بلاک (Belloc, ۱۹۳۱) و نایدا (Nida, ۱۹۶۴: ۱۵۷) گفته‌اند «چیزهایی به نام معادل‌های یکسان وجود ندارند.» دانشمندان به تازگی از این حقیقت آگاه شده‌اند که آنچه بین زبانها هست درجاتی از تشابه است زیرا در کار ترجمه «هرگز نمی‌توان از تغییر شکل معنی به طور کامل جلوگیری کرد.» (به نقل از Smalley, ۱۹۹۱: ۳) این عدم امکان جلوگیری کامل از تغییر شکل معنی در ترجمه، نیومارک (Newmark, ۱۹۹۱: ۱۰۱) را بر آن داشته است تا تأکید کند که چون تصور ترجمه ایده‌آل یا ترجمه کامل خیالی بیش نیست، لذا منظور از تعادل در ترجمه، همان تشابه است که می‌تواند بین متن مبداء و ترجمه آن به دست آید.

در مورد مشکل بودن دستیابی به تعادل واژگانی بین دو زبان، لارسون (Larson, ۱۹۸۴: ۱۵۳) معتقد است از آنجا که فرهنگ مردم زبان مقصد غالباً بسیار متفاوت از فرهنگ زبان مبداء است، لذا دستیابی به تعادل بین واژگان دو زبان بسیار مشکل می‌باشد. این عدم تعادل بین واژگان دو زبان، مترجم را بر آن می‌دارد تا به منظور دستیابی به تعادل، تعدیلهای بسیاری را در جریان ترجمه انجام دهد و همین تعدیلهای باعث می‌شود تا تعادل به دست آمده چیزی بیشتر از «تشابه» نباشد. وقتی مترجم به دنبال این است که معنی متن اصلی را در یک ساختار طبیعی در زبان مقصد بیان کند به‌ناچار باید تغییراتی در صورت و ساختار متن اصلی بدهد و ساختار جدیدی مطابق با معیارهای زبان مقصد بسازد. این تغییرات در ساختارها نیز باعث

تغییر شکل در معنی می‌شوند و لذا به صراحت می‌توان گفت که تعادل کامل بین دو زبان که ساختارهای زبان‌شناختی و عناصر فرهنگی متفاوتی دارند امکان‌پذیر نمی‌باشد.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله بیان شد می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. زبانهای مختلف در عین حال که صرف و نحو خاص خود را دارند و از این نظر باهم متفاوتند، اما مشابهت‌ها یا مطابقت‌هایی نیز بین آنها وجود دارند و همین امر باعث شده است تا ترجمه از یک زبان به زبانهای دیگر امکان‌پذیر باشد. ترجمه را می‌توان نوعی «تغییر صورت» یا «تغییر لباس» یک پیام دانست. «انتقال» یک پیام از یک زبان به زبانی دیگر از طریق «ایستگاه» ذهن انسان صورت می‌گیرد. در این «ایستگاه»، پیام مورد ترجمه از «لباس» یا «صورت» متن اصلی بیرون می‌آید و سپس با پوشیدن «لباس» یا «صورت» زبان مقصد وارد آن می‌شود. این «تغییر لباس» باعث «تغییر شکل» در معنی نیز می‌گردد و لذا باید گفت برابری کامل یا تساوی بین ترجمه و متن اصلی هرگز امکان‌پذیر نیست.

۲. هر کلمه‌ای می‌تواند به تنهایی و در خارج از متن، معانی متعددی داشته باشد. وقتی کلمه‌ای در متن یک جمله قرار می‌گیرد با توجه به جایگاهی که در جمله دارد یکی از معانی آن به عنوان معنی مطلوب مشخص و قابل ترجمه می‌شود. بنابراین، باید گفت یک کلمه وقتی قابل ترجمه است که در متن یک جمله قرار گرفته و معنی مشخص و معینی داشته باشد. به عبارت دیگر، این متن جمله است که معنی دقیق کلمه را مشخص می‌کند و نه خود کلمه به تنهایی. از طرف دیگر، ترجمه فقط جایگزین کردن کلمات زبان مبداء با کلمات زبان مقصد نیست، زیرا هر زبانی چه در سطح کلمه (micro-level) و چه در سطح کلام (macro-level) ساختارهای خاص خود را دارد و لذا در فرایند ترجمه، تغییر در ساختارهای کلمه و کلام نیز اجتناب‌ناپذیر است و همین تغییرات نیز به نوبه خود تغییر در محتوای پیام را به دنبال دارند.

۳. در طول تاریخ ترجمه، مسئله تعادل همیشه در میان صاحب‌نظران مورد بحث بوده و نظرات مختلفی در این مورد ارائه شده است. در زمانهای قدیم مترجمین متون دینی، ادبی و فلسفی از ترس اینکه مبدا معنی متن اصلی تحریف گردد سعی داشتند بیشتر به ترجمه تحت‌اللفظی بپردازند تا بتوانند سبک و ساختار متن اصلی را در زبان مقصد حفظ کنند. اما خود همین روش باعث می‌شد ترجمه به دست آمده متنی غیر طبیعی با ساختارهای نامعمول و با محتوای نامفهوم در زبان مقصد باشد. مترجمین و صاحب‌نظران ترجمه به تدریج به این نتیجه رسیدند که طبیعی بودن ساختار زبان، رسا بودن طرز بیان و مفهوم بودن پیام موجود در کلام، همه نقش حیاتی در ترجمه دارند و لذا آنچه امروزه در حوزه مطالعات ترجمه در مباحث مربوط به تعادل، بیشتر مورد

تأکید می‌باشد این است که تعادل متنی، معنایی و یا محتوایی یک جمله به عنوان واحد ترجمه، بر تعادل واژگانی، صوری و یا ساختاری اولویت دارد، زیرا هدف اصلی در ترجمهٔ یک متن، انتقال «پیام» آن به زبان مقصد است و نه معنی تک تک کلمات بدون ارتباط با یکدیگر.

منابع و مأخذ

- Abdul-Raof, H., *Qur'an Translation: Discourse, Texture and Exegesis*, Curzon Press, Great Britain, 2001.
- Baker, M. *In Other Words*, Routledge, London, 1992.
- Barnstone, W., *The Poetics of Translation: History, Theory, Practice*, Yale University Press, New Haven and London, 1993.
- Catford, J. C., *A Linguistic Theory of Translation*, OUP, London, 1965.
- Hatim, B. and I. Mason, *Discourse and the Translator*, Longman, London, 1990.
- Jakobson, R., "On Linguistic Aspects of Translation", cited in L. Venuti (ed.), *The Translation Studies Reader*, Routledge, London, 2000.
- Larson, M.L., *Meaning-Based Translation: A Guide to Cross-Language Equivalence*, University Press of America, Lanham, 1984.
- Munday, J., *Introducing Translation Studies: Theories and Applications*, Routledge, London, 2001.
- Newmark, P., *Approaches to Translation*, Pergamon Press, Oxford, 1982.
- _____, *A Textbook of Translation*, Prentice Hall, Hemel Hempstead, 1988.
- _____, *About Translation*, Multilingual Matters Ltd., Clevedon, 1991.
- Nida, E. A., *Toward a Science of Translation*, E.J. Brill, Leiden, 1964.
- Nida, E.A. and C. R. Taber, *Theory and Practice of Translation*, E.J. Brill, Leiden, 1969.
- Reiss, K., *Translation Criticism: The Potentials and Limitations*, Translated into English by E.F. Rhodes, St. Jerome Publishing, Manchester, 2000.
- Wehr, H. *A Dictionary of Modern Written Arabic*, edited by J.M.Cowan, Spoken Language Service, Inc., New York, 1976.